۳۳. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۰/۰۹)

موضوع: یکشنبه،۰۹ دی ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اشکال تقویم شخصی کره و تعیین شروع ماه در بلاد مختلف و جواب آن
- لحظه طلائی، مرز تقویم محلی و جهانی
- انشاء طولی در تقویم جهانی و تقویم محلی؛ شب و روز قطبی
- تقویم جهانی در ادله اثباتیه
- فوائد نظریه انشائات طولی؛ جمع حکم واقعی و ظاهری و ...
- سوالات بعد از درس:
  - قابلیت تحمل معانی کثیره در روایات
  - برداشت معانی کثیره از روایات نقل به معنا
  - عدم تغییر سیره عقلائی

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تقویم جهانی و نصف النهار دحو الارض.

موضوعات فرعی:
اشکالاتی بر تعیین اوّل ماه برای بلاد مختلفه و جواب آنها، لحظه طلایی در تقویم جهانی، انشاء طولی در تقویم جهانی و محلی، شب و روز قطبی، تقویم جهانی در ادله اثباتیه، قابلیت حمل معانی مختلفه در روایات

اشکال تقویم شخصی کره و تعیین شروع ماه در بالد مختلف و جواب آن

(00:22)

شاگرد: معیار تقویم جهانی را نصف النهار مبدأ قرار دادید. فرمودید: اگر رؤیت هلال بعد از زوال نصف النهار مبدأ ای بعد از غروب صورت بگیرد، هنوز در تقویم جهانی ماه رمضان نشده است. آیا قبول می‌کنیم که در بقعه‌هایی که رؤیت هلال کرده اند، ماه رمضان شروع نمی شود؟ آیا در اینجا بگوییم روزه بگیرند یا نگیرند؟

استاد: اینکه می‌فرمایید برخی بقاع ببینند، خدمت یکی از آقایان هم عرض کردم که نیاز داریم معین کنیم. همین جور کلی گویی نگوییم.

شاگرد۲: فردا قبل از زوال دحو الارض در خیلی مناطق حتماً دیده خواهد شد.

شاگرد: اگر معیار غروب باشد وقتی بلاد غربی نصف النهار واحد در وقت غروب ببینند، به آنها بگوییم روزه بگیرند یا نگیرند؟

شاگرد۲: اگر قبل از زوال در نصف النهار دحو الارض دیده شود، باز مشکلی نیست.

شاگرد: نه، وقت غروب را می گویم.

استاد: وقتی بقاع را معیّن کنید، روشنتر می‌شود تصمیم گیری کرد. آقایان هم قبل از زوال را فرمودند. مثلاً ما رؤیت هلال نکردیم، تا غروب دحو الارض هم رؤیت هلال نشد، ولی در مغرب آنها با فاصله دو-سه ساعت رؤیت هلال آنها شد. خب برای دحو الارض که نشده است! آنها که دیدند، دو ساعت از شب دحو الارض رفته، پس، فردا ساعت شش-هفت صبح می‌توانند در دحو الارض ببینند.

شاگرد: نه، طبق مشهور گفتم، ولی طبق معیار قبل از زوال، اگر در دحو الارض قبل از زوال ندیدند و نیم ساعت بعدش دیدند. قبل از طلوع فجر بعضی از بقاع [هلال را] می‌بینند، چون اگر مثل گرینویچ بگیریم فاصله دوازده ساعت است ممکن است در بعضی بقاع داشته باشیم که به فاصله پنج-شش ای هفت ساعت قبل از طلوع فجر، امکان رؤیت هلال را داشته باشند، خب بنابر اینکه در نصف النهار مبدأ هلال را قبل از زوال ندیدیم بالأخره آنها باید روزه بگیرند یا نه؟

شاگرد۳: شما فرمودید ملاک وجوب صوم فرق دارد و محلی است، نصف النهار مبدء فقط برای اموری است که ارتکاز شخصی داریم. مثل شب قدر و امثال ذلک، من اینطور برداشت کردم.

استاد: بله ما که مبادی بحث ها را گفتیم، بعداً در وقت نیاز، با انشائات طولی که ادله اثباتیه می رساند، ما هر جا دستمان از ادله اثباتی ِمحلی کوتاه شد، به آن ادله طولی ِکل کره بر می‌گردیم. حال شما می‌فرمایی آنها دیدند، خب آنها که رؤیت هلال کردند، روی مبنای رؤیت هلال فردا را روزه می‌گیرند. این منافاتی با بحث‌هایی که ما به دنبالش هستیم ندارد که یک روز بارانی کل کره داشته باشیم. هر کجا را اسم ببری معین می کنیم.

شاگرد: الآن ماه رمضان هست و باید روزه بگیرند ای ماه رمضان نیست و باید روزه بگیرند؟

شاگرد۳: ماه رمضان محلی هست، ماه رمضان نصف النهار هنوز نشده است.

شاگرد: بالأخره تقویم جهانی را باید مراعات کنیم ای تقویم محلی را؟

استاد: قبلاً اینها را بحث کردیم. وقتی اهلال هلال شد، لحاظات برای ماه مبارک است. ماه مبارک برای همه هست. فقط برچسب زنی می‌ماند. برای آن هایی که غروبشان است و فردا می‌آید، برچسب فردا را برای آنها اول ماه می‌زنیم. برای آن هایی که از زوالشان گذشته، امروز را می‌گوییم «فذلک الیوم من رمضان» همان که امام علیه السلام فرمودند. در برچسب زنی [متفاوت است]. امروز را برچسب می‌زنیم چون بعد از زوال است؛ پس برچسب سی ام ماه مبارک را می‌زنیم. اما اگر قبل از زوال دیدیم، «فذلک الیوم من شوال» حضرت فرمودند در روایت.

شاگرد۳: حتی اگر بخواهیم محلی نکنیم باز مشکلی نیست. حتی اگر برای کل کره باشد، به قول ایشان در زوال دخو الارض نمی‌بینیم و مقداری بعدتر می‌بینیم، با توجه به اینکه رؤیت قبل از زوال کاشف از هلال شب قبل است، تا فردا صبح در قبل از زوال دخو الارض هلال دیده می‌شود، لذا کاشف از این است که شب قبل اینها ماه داشته‌اند. لذا باز هم مشکلی نیست و نیازی نیست سراغ تقویم محلی برویم.

استاد: فرمایش شما برای قبل از زوال خوب است، اما بعد از زوال چطور؟ یعنی در دخو الارض قبل از زوال دیده نشد. پنج دقیقه ای نیم ساعت بعد از زوال دیده شد.

شاگرد: باید ببینیم چه مواردی و چه بقاعی به این صورت پیدا می‌شود که در آنجا دیده بشود و تا فردا قبل از زوال دخو الارض هم باز دیده نشود.

شاگرد۲: مثال فرضی است. فرضمان این است که می‌خواهیم این معیار را قرار بدهیم.

استاد: ببینید با بحثی که دیروز عرض کردم وقتی سر و کارمان با کره هست و حرکت وضعی دارد و نور به آن می‌تابد، ما بالفعل بیست و چهار ساعت ِشصت دقیقه‌ای در کره داریم. وقتی ساعت‌های هر نقطه‌ای را در نظر می‌گیریم برای خودش ساعت محلی دارد. حتی وقتی خیلی دقیق بشوید، دیوار این اتاق که به طرف شرق است و دیواری که به طرف غرب است، با لدقه ساعت محلی اینها دوتا است. یعنی ساعت در کره‌ای که گرد است و در حال حرکت وضعی است، این قدر دقیق است.

من عرض کردم برای اینکه منظم کنیم، قاچ جغرافیایی برای یک مملکت جواب می‌دهد، اما برای کل کره چاره‌ای نداریم برای عملیاتی که در کل کره می‌خواهند با هم انجام بدهند -مثلاً بگویند در لحظه واحده این توپ را شلیک کنید- خب آن لحظه چه زمانی است؟ بگویند به ساعت وقت ایران؟! باید برگردند و ببینند الآن ایران چه ساعتی است. اگر شما بخواهید یک کاری جهانی باشد چاره‌ای ندارید برای کل کره یک ساعت داشته باشید. در این مسیر عرض کردم چاره‌ای نیست که شما یک نصف النهاری را مفروض بگیرید. چاره‌ای ندارید برای توقیت ساعت یک نصف النهاری را مفروض بگیرید. برای اینکه ساعت را یکی کنید. آن یک نصف النهار را روی فرض ادله اثباتیه، نصف النهار دخو الارض گفتیم. این نصف النهار یک ساعت واحد برای کل کره به ما می‌دهد. از مسیر

ساعت واحد که بیست و چهار ساعت است، سرانگ برچسب زنی شبانه‌روزی یک شنبه، شنبه و جمعه و ... رفتیم. ما از طریق ساعت به ایام هفته رفتیم. ایام هفته را که برچسب زنی کردیم مسیر باز شد تا بگوییم این بیست و چهار ساعت، شبانه‌روزِ یک شنبه است، و این یک شنبه اول ماه مبارک است. این یک شنبه اول فروردین است. یعنی برچسب زنی اول فروردین، اول ماه مبارک با این حرکت وضعی زمین راه‌ش باز شد. می‌گوییم این بیست و چهار ساعت، اول است. و الّا کره زمین که شب و روز را دارد. شما فقط یکی را فرض گرفتید که مسیر باز بشود تا بگویید ساعت یازده صبح. و الّا ساعت یازده صبح تنها روی یک نقطه است. همه در ساعت یازده صبح نیستند. هر لحظه کره زمین بیست و چهار ساعت را دارد. پس ساعت واحد، بعد روزِ واحد را برچسب زنی می‌کنیم.

لحظه طلائی، مرز تقویم محلی و جهانی

(12:38)

از اینجا بود که به لحظه طلائی رسیدیم. لحظه طلائی مرز بین تلفیق آفاق با تقویم جهانی بود. ساعت تقویم کلی جهانی مختلف نیست. روزش مختلف نیست. یکی روز بیشتر ندارد. ولی محل های کره زمین مختلف بود. لذا وقتی ساعت محلی دقیق را در نظر میگرفتیم و به خط زمان نصف النهار جهانی میرفتیم، پای راست و چپتان یکی یک شنبه بود و دیگری دوشنبه بود. یکی مثلاً هفت و یک دقیقه ی دوشنبه بود، دیگری هفت و سه دقیقه ی یک شنبه بود. آنکه روزش عقب تر بود ساعتش بیشتر بود. توضیح اینها را عرض کردم.

خب وقتی شما در خط زمان، تقویم محلی را میآوردی، یکی پای شما یک شنبه میشود و پای دیگرتان دوشنبه میشود. اما اگر فقط ساعت محلی داشته باشید که ما یک شنبه و دوشنبه نداریم. ساعت جهانی است، میرسد و میشود ساعت یازده و پنجاه و نه دقیقه ی یک شنبه و تمام. ساعت بیست و چهار میشود. بیست و چهار که شد، بیست و چهار یک شنبه ی روزِ آن ساعت جهانی میشود. بعد از بیست و چهار صفر میشود. صفرِ چه روزی است؟ صفرِ دوشنبه ی ساعت جهانی است. هم صفرِ دوشنبه است و هم بیست و چهارِ یک شنبه است. قبلاً هم صحبتش شد.

معنای این لحظه طلائی چیست؟ این لحظه طلائی که ساعت نصف النهار واحد صفر شد، چرا طلائی بود؟ بخاطر اینکه در تقویم جهانی که نگاه میکنیم در این لحظه محلی های کل کره همه یک شنبه هستند. یعنی در لحظه واحد کل کره دو روز ندارد. کل کره یک شنبه است. چطور یک شنبه است؟ کسانی که این طرف هستند صفرِ یک شنبه شان است، آن هایی که آن طرف هستند بیست و چهارِ یک شنبه هستند. خلاصه در یک لحظه همه آنها یک شنبه هستند. اینها که میخواهد شروع بشود، صفرِ یک شنبه است، در دست چپ که میخواهد پایان بیابد، بیست و چهار یک شنبه است. یک لحظه، بین یک شنبه و دوشنبه مشترک است. این لحظه هم صفر شروع است و هم بیست و چهار پایان است. قبلاً از این لحظه طلائی صحبت شد. این طلائی بودنش برای این است که در این لحظه در کل آفاق تلفیق هست باز یک روز بیشتر نداریم. یعنی از حیث برچسب زنی تقویم ایام هفته، کل آفاق محلی هم هنوز یک شنبه است. این لحظه طلائی است. به محض اینکه از لحظه بیست و چهارِ یک شنبه و صفرِ دوشنبه، که یک لحظه بود، در بشویم، دیگر در آفاق دو روز داریم. نه اینکه در خود این ساعت جهانی دو روز داشته باشیم. در این ساعت جهانی که یک روز بیشتر نداریم.

انشاء طولی در تقویم جانی و تقویم محلی؛ شب و روز قطبی

(16:22)

ببینید با این مسیری که به اینجا رسیدیم، دستمان باز است تا از ادله اثباتیه بفهمیم احکام طولی انشائی که صورت گرفته برای کجا است؛ موضع آن را کشف کنیم. شما میگویید الآن رؤیت هلال شد، اهلال هلال که شد، نسبت به این ساعت جانی چیست؟ میگوییم یک میزانی بیاوریدِ. هر که میخواهد مبنایش را بگوید. وقت غروب را اول قرار بدهید، ای زوال را قرار بدهید. مرحوم مجلسی هم فرمودند هر کدام از اینها هم یک فوائدی دارد. غروب یک فوائدی دارد و یک مضیقه هایی دارد. زوال یک مضیقه هایی دارد و یک فوائدی دارد. نوعاً فوائد زوال بیشتر است، مرحوم مجلسی فرمودند، لذا هَیَوَیین و اهل تخصص میلشان این است که زوال را مبدء قرار بدهند. زمان ما نه زوال را گرفتهاند، نه طلوع و نه غروب، نصفِ شب را میزان گرفتهاند. همین نصفِ شب هم در بحارالانوار بودکه عدهای دیگر از اهل تخصص نیمه شب را میزان قرار داده بودند. خلاصه سر و کار ما با بیست و چهار ساعت است.

البته برخی برای نیمه شب در بعضی از کتابها ادله و روایاتی آوردهاند؛ میگویند: ببینید در روایات برای نیمه اول شب، تعبیری عشیّه میکند، برای نصف بعدی، شب میگوید. مثلاً لیلة الجمعه اصلش برای نصف شب به بعد است. اما عشیة الخمیس برای پنج شنبه شب است. اینها را آوردهاند، حال سر برسد ای نه، اینها را گفته اند. از این جور حرفها هم زده شده است.

بنابراین ما تابع چه چیزی هستیم؟ میخواهیم چه کار کنیم؟ ما میخواهیم بگوییم وقتی روز شد، رؤیت هلال که شد، ماه داخل شده است. الآن وقت غروب است، فردا را روزه میگیریم. ای قبل از زوالت است، روزه بگیر. چرا؟ چون استقرار احکام برای آن است. اما آن توحید ساعت و زوال واحد چه فائده ای داشت؟ برای این بود که در بسیاری از جاها دست ما از آن شب و روز کوتاه میشود. آن جا آنها دوباره زنده است. معنای این نیست که ما بخواهیم در آن جا خلاف واضحات بگوییم که روزه بگیر ای نگیر. برچسب زنی ای که ما داریم، در واقعیتش همه احکام خودش را بهخوبی سر می رساند و تعارض هم برداشته میشود.

شاگرد: آن موضعی که دوباره بهروز جانی نیاز پیدا میکنیم را دوباره توضیح بدهید.

استاد: ببینید الآن روز جانی یک شنبه است. در این نصف النهار جانی نیم ساعت بعد از ظهر اهلال هلال میشود، قبلش ندانستیم. شما میتوانید بگویید این روز که برچسبش یک شنبه است، اول ماه مبارک است؟! نه، خلاف فرض است. نمیتوانید بگویید.

شاگرد: فرمودید یک جایی میرسد که دیگر زوال به کار نمیآید، آن وقت سراغ ساعت جانی میرویم.

استاد: بله، در مستمسک جلد هشتم، صفحه چهارصد و هفتاد و نه، مرحوم سید در همین بحث رؤیت هلال خودمان، بعد از اینکه فروعات مسائل رؤیت هلال را فرمودند، به مسأله دهم رسیدند که آخرین مسأله است، بعدش دیگر وارد احکام قضاء میشود. سید فرموده اند:

> **(مسألة ١٠) : إذا فرض كون المكلف في المكان الذي نهاره ستة أشهر وليله ستة أشهر , وأ نهاره ثلاثة وليله ستة , وأ نحو ذلك , فال يبعد كون المدار في صومه وصلاته على البلدان المتعارفة المتوسطة, مخيراً بين أفراد المتوسط. وأما احتمال سقوط تكليفهما عنه فبعيد. كاحتمال سقوط الصوم , وكون الواجب صلاة يوم واحد وليلة واحدة. ويحتمل كون المدار بلدهالذي كان متوطناً فيه سابقاً إن كان له بلد سابق.[1]**

«إذا فرض كون المكلف في المكان الذي نهاره ستة أشهر وليله ستة أشهر»؛ مکلف به جایی رفته که شش ماه شب و شش ماه روز است. **«وأ نهاره ثلاثة وليله ستة»؛** ظاهراً یعنی ثلاثة اشهر. دو سؤال خوب در اینجا هست. آنهایی که کار فقهی می کنند، یکی اینکه آیا مرحوم سید این فرع به ذهن شریف خودشان آمده که فرمودند؟ یا از یک کتاب فقهی گرفته اند؟ حاج آقا چندبار میفرمودند که فروعات عروه از چند کتاب گرفته شده است. از جواهر، مستند و شاید تذکره. از چند کتاب اسم میبردند که فروعات عروه از آنها است.

این فرعی که در اینجا هست را مرحوم سید از کتابهای فقهی دیگر گرفته اند؟ ماخذش کجا است. آسید محمد کاظم از آن جا آورده اند؟ سؤال دوم این است: این فرض را از کجا آورده اند؟ خصوص این فرض که به جایی برسیم که روز سه ماه است و شب شش ماه است؟ خیلی از محشین عروه گفته اند اینکه فرض ندارد. چه فرضی است ایشان میگویند؟

شاگرد: سه ماه دیگر به چه صورت است؟

استاد: من نمیدانم.

شاگرد۲: شبهای نقره ای میگویند. نه روز است و نه شب است. نه آفتاب دارند و نه هوا تاریک است. حالت شفق های قطبی است.

استاد: بله، ظاهراً به الموسوعة الفقهية آدرس داده بودند. آن جا گفته بود: اقوالی در اینجا هست؛ اگر به جایی آمدیم که شش ماه روز بود و شش ماه شب، بعد همینطور گفته بود یک هفته شب بود و بقیه اش روز بود. این جور هم بود. مثلاً دو روز شب بود و بقیه اش روز بود. در الموسوعه این جور هم آمده بود که برخی در کتب قدیمی آورده بودند. من نمیدانم اینجا منظورشان چیست. دو روز شب بود و بقیه اش روز بود. یا یک هفته شب بود یا یک هفته متصل روز بود. نمیدانم باید بیشتر روی اینها تأمل کنیم.

برای ما یک نعمتی بود؛ بزرگانی از اهل فضل و علم برای ما گفتند و در اوائل طلبگی اینها را خواندیم. تشریح الافلاک در حوزه ها کتاب درسی بوده است. از کارهایی که شبه کرامت برای مرحوم شیخ بهائی است، این است که یک علم مفصل را ایشان در چند صفحه میکند. هر کسی این را بخواند گویا کل آن علم را بلد است. تشریح الافلاک شیخ بهائی ده صفحه است. کل هیئت را ایشان در ده صفحه، آورده اند و خلاصه کرده اند. خب اگر این در حوزه ها خوانده میشد خیلی خوب بود. الآن، هم درس و بحثش برقرار باشد و تکرار بشود و بخصوص در زمان ما که میتوان به صورت

تطبیقی کار کرد.

ببینید مرحوم شیخ فرمودند ما روی کره زمین شش نوع افق داریم. این افقی که الآن مرحوم سید مطرح کردند افق رَحَوی است؛ رَحی، سنگ آسیاب است. سنگ آسیاب به این صورت می‌گردد. افق آن جا رحوی است. خب اگر رحوی باشد، خب فرمودند «نهاره ثلاثة»؛ که قشنگ خورشید طلوع کرده است. «ولیله ستة»؛ بقیه اش هم روزهای بینابینی است. افق رَحَوی این است: ما که در نیم کره شمالی هستیم، وقتی در اول فروردین روی نقطه قطب باایستیم، خورشید دارد روی افق حقیقی قطب دور می‌زند. یعنی با فاصله نود درجه از سمت الراس کسی که در قطب ایستاده است. شما بروید در قطب باایستید، سر و پای شما محور قطب شمال و جنوب می‌شود. شما که آن جا ایستاده‌ای، تا استوا نود درجه فاصله دارید. الآن هم خورشید روی استوا است. یعنی در اول فروردین روی نقطه اعتدال ربیعی است. این جور دور می‌زند. پس شما که در قطب هستید، خورشید روی افق حقیقی شما در نود درجه دور می‌زند. نه اینکه بالا و پایین برود. از فردا که دوم فروردین و سوم فروردین است، دارد بالا می‌رود. چه زمانی به افق تُرُسی می‌رسد؟ چه زمانی به افق حسّی می‌رسد؟ اینها محاسبه دارد.

اینکه می‌گویند شش ماه شب و شش ماه روز است، نه یعنی آنجا که بروید خورشید را می‌بینید. بله، شش ماه شب یعنی شش ماهی که خورشید زیر استوا است. شش ماه روز یعنی آن شش ماهی که از اول فروردین تا پایان شهریور، خورشید بالای استوا است. منظور این است. اما افق آن جایی که شما هستید، چطور دیده می‌شود باید محاسبه کنید. ولی علی ای حال اگر تمام سال در قطب باشید، افق رَحَوی است. یعنی خورشید هیچ وقت بالا نمی‌آید، دائم دارد دور می‌زند.

شاگرد: در فیلم‌هایی که هست خورشید بالا و پایین می‌چرخد.

استاد: نه، آن برای درجه و عرض مثلاً ًستین است. نه برای عرض تسعین.

شاگرد: در عرض ستین باید شب داشته باشد ولی اینجا همیشه بالای افق است ولی بالا و پایین می‌چرخد. یعنی حرکتش دندانه‌ای است.

استاد: شما نمودار خطی آن را می‌گویید.

شاگرد: من فیلم‌های آن را خدمت شما عرض کردم. خورشید نزدیک خط افق می‌آید و دوباره بالا می‌رود.

استاد: اینها برای مدار شصت و هفت درجه است. آن جا مماس می‌شود و ... . آنها برای قطب نیست. اگر دقیقاً ًبه نقطه قطب بروید، بالا و پایین نمی‌شود. افق شش نوع است. فیلمی که شما دیدی برای بیرون از نقطه قطب است. آن هم نه اینکه همینطور خورشید بالا و پایین برود. این جور نیست. خورشید دور می‌زند و در دور زدنش پایین می‌آید و به افق مماسّ می‌شود، دوباره برمی‌گردد و بالا می‌رود و دوباره بر می‌گردد و با افق مماسّ می‌شود. حمائلی می‌گردد. شما که در فیلم می‌بینید، می‌بینید بالا و پایین می‌آید. فیلم کل داره شبانه‌روز را باز می‌کند. شما می‌گویید بالا رفت و پایین آمد. خورشید که بالا و پایین نمی‌رود. این جور دور می‌زند.

شاگرد۲: به نظر این جور است که عکس های هر ساعت مشخص را کنار هم گذاشته‌اند.

شاگرد: نه بیست و چهار ساعت را پشت سر هم فیلم می‌گیرد.

استاد: ببینید آن جایی که خورشید پایین می‌آید، و آن جایی که بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید، بین اینها سیصد و شصت درجه فاصله است. یعنی آن جایی که خورشید پایین می‌آید با

آن جایی که دفعه قبل پایین آمد، سیصد و شصت درجه است. شما آن را باز کرده‌اید. نه اینکه همینطور در آسمان بورد. اصلاً این جور معنا ندارد. اما در قطب اینطور نیست؛ اگر دقیقاً روی نقطه قطب بایستید و قمه الراس شما قطب شمال باشد، خورشید دقیقاً رحوی است. یعنی هر چه باشد، می‌بینید صاف میرود. بله، با فاصله روزها، اگر کل شش ماه خورشید را در فیلم بیاوری می‌بینید دارد پایین میرود. از اول تیرماه پایین میرود. ای از اول فروردین می‌بینید بالا میآید. تا سی ام خرداد ماه همینطور بالا میآید. بعد یک روز در سال که انقلاب سیفی بود، یک دور میزند و دوباره برمیگردد.

حال اینکه ایشان فرمودند سه ماه روز است، ممکن است ناظر به همین افق حقیقی و ترسی بوده باشند، یعنی آن جایی که شش ماه شب است، خورشید زیر افق حقیقی قطب رفته است. لذا کاملاً شب است. آن سه ماهی که روز است، خورشید از افق حقیقی به قدری بالاتر رفته که در منظر دید ما است و به افق ترسی رسیده است. لذا طلوع کرده و روز است. آن فاصله سه ماه چیست؟ ولی این با محاسبه جور در نمیآید. چون اگر از استواء و اعتدال حساب کنید، در این سه ماه بخشی بالا میآید؛ مثلاً فرض بگیری آخر فروردین ای دهم اردیبهشت بیرون آمده است؛ سه ماه که نشده است. اگر مقداری پایین بگیری، از افق حقیقی پایین تر است.

شاگرد: یعنی یک و نیم ماه و یک و نیم ماه نمی‌شود؟ گفته سه ماه وسط این و شش ماه آن. یک و نیم ماه و یک و نیم ماه هم وسط باشد.

استاد: یعنی عرض خورشید وقتی ده درجه است، ده درجه شمالی به اضافه ده درجه جنوبی، سه ماهش را حساب کنید. بگویید در این سه ماه نه روز است و نه شب است! باید خورشید زیر افق حقیقی باشد و باز هم نورش بتابد و بگوییم شب نیست. لازمه‌اش این است. علی ای حال سید این فرض را از کجا آوردند، نمیدانم.

شاگرد۲: این مثال میشود برای جایی که دستمان نیست.

شاگرد: دیروز مثال سفینه‌ها را هم فرمودید.

استاد: بله، الآن ببینید مرحوم سید چه میفرمایند. ما وارد نمازش نمیشویم چون مفصل است. فعلاً آن بخشی از عبارت سید را میخوانم که به بحث ما مربوط است.

«فلا يبعد كون المدار في صومه وصلاته على البلدان المتعارفة المتوسطة»؛ او باید روزه بگیرد اما به اندازه شبانه‌روز بلدانی که دوازده ساعت شب دارند و دوازده ساعت روز دارند.

شاگرد: شما میخواهید در متوسطه تبدیلش کنید و یکی بشود؟

استاد: من میخواهم عرض کنم در اینجا برای روزه چه کنیم؟ اصلاً ماه مبارک داریم یا نداریم؟ در حاشیه‌ها نگاه کنید، خیلی ها میگویند آنجا اصلاً ماه مبارک نداریم. چرا؟ چون ماه مبارک شب میخواهد و روز میخواهد. روزه گرفتن میخواهد. وقتی کل آن روز است یا شب است، «وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ مِنَ ٱلْفَجْرِ ۖ ثُمَّ أَتِمُّوا۟ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيْلِ» [2] اینجا اصلاً تکلیف ندارید. سید میگویند این بعید است. فرمودهاند «مخیرا بین الافراد المتوسط»؛ مخیر هست یا نه.

شاگرد: شما فرمودید «مخیرا بین الافراد المتوسطه» یعنی دوازده دوازده، ولی ایشان نمیخواهند این را بگویند. یعنی مناطقی را فرض گرفته‌اند. لازم نیست دوازده دوازده باشد.

استاد: بله، من مثال زدم.

شاگرد: معیار توسط چیست؟

استاد: الآن فرض بگیرید در شهر مقدس قم هستیم. فرض بگیرید یکی از بلادی است که مخیر هستیم. او که آن جا است اگر زمستان قم است، روز ما حدوداً نه ساعت می‌شود، او هم باید نه ساعت روزه بگیرد. اگر تابستان ما است، چهارده تا شانزده ساعت روزه می‌گیریم... .

شاگرد۲: دو مکلف می‌توانند دو شهر را انتخاب کنند؟ یکی بگوید من چهار صبح تا شش بعد از ظهر روزه می‌گیرم، دیگری بگوید من پنج صبح تا هفت بعد از ظهر را روزه می‌گیرم.

استاد: سید فرمودند «مخیر بین الافراد المتوسط». ایشان دارند یک نفر را می‌گویند.

شاگرد۲: می‌خواهم بگویم در اینجا ساعت حقیقی برای سحر و افطار داریم یا هر کسی برای خودش فرض کند و روزه بگیرد؟

استاد: آن چه که من عرض کردم، ضابطه دقیق و روشنی دارد. برای همین می‌گویم تا ببینیم فایده این بحث‌ها و مبادی و انشائات طولی همین است. اگر آن انشائات طولی را به شارع نسبت دادیم و با ادله اثباتیه سر رساندیم، اینجا می‌توانیم حرف بزنیم.

شاگرد: در یکی از تعلیقه ها بود که به افق مکه روزه بگیرند.

استاد: نه، افق مکه غیر از نصف النهار است. می‌گویند چند ساعت روزه بگیرد؟ یکی این است که بلدان متوسط مثل قم چقدر می‌گیرند. یکی هم این است که می‌گویند مکه را نگاه کن. الآن مکه چند ساعت روز دارند، تو هم همان را بگیر.

شاگرد: همان نصف النهار است؟

استاد: نه، اینکه نصف النهار مبدأ را در مکه فرض بگیریم و تقویم را منضبط کنیم، فرق دارد با اینکه بگوییم کدام بلدان متوسط را انتخاب کن. می‌گوییم چرا سراغ شهرهای مختلف بروی؟! می‌گوییم مخیری! شما برو ببین مکه و مدینه چند ساعت روزه می‌گیرند.

شاگرد: چرا به آن جا می‌رویم؟ چون در ارتکازشان یک چیزی هست که برایش محوریتی در نظر گرفته‌اند.

استاد: محوریت برای مقدار زمان روزش در نظر گرفته‌اند. نه اینکه شروع ساعت روز هم به آن‌ها مربوط می‌شود. دو تا بحث است. اگر بگویند ساعتمان هم با آن‌ها تطبیق می‌دهیم، نه صرف مقدار زمان روز را با افق مکه و مدینه همانگ کنیم، متفاوت است. حالا باید ببینیم صاحب تعلیقه در جاهای دیگر برای نصف النهار کل حرفی دارند یا ندارند. به صرف اینکه بگویند برای بلاد متوسطه به افق مکه و مدینه مراجعه کنید، ملازمه ندارد با اینکه بخواهیم نصف النهار واحدی هم تعیین کنیم.شاگرد1: ثمره اش اینجاست که مثلاً آن‌هایی که در قطب هستند ساعتشان مثلاً دو است ولی ساعت مکه هفت است...

---

[1] مستمسك العروة الوثقى- ط بيروت (نويسنده : الحكيم، السيد محسن جلد : ۸ صفحه : ۴۷۹

تقویم جهانی در ادله اثباتیه

(37:00)

شاگرد۲: آیا امکان ضبط این مبنا بصورت اثباتی در زمان اهل البیت علیهم‌السلام وجود داشته است؟ چون ساعت ظاهراً به این شکل متداولی که ما الآن داریم، در آن زمان نبوده است. یعنی این قدر دقت نبوده است. اگر بخواهیم این دقتی که می‌فرمایید که لحظه طلایی لحاظ شود... .

استاد: ببینید شما یک روایتی بخواهید که تصریحا بین همه اینها جمع کند نداریم. اما جلوتر عرض کردم ساعات شبانه‌روز، بیست و چهار ساعت است، روایت داریم یا نداریم؟ داریم. اینکه اول خلقت، لحظه شروع تقویم فی علم الله تعالی را -« إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»[1] داریم یا نداریم؟ داریم. اگر اینها را در کنار هم باز کنید، [مشخص می‌شود]. شرع بیست و چهار ساعت را برای این حرکت وضعی زمین تأیید کرده است، شما هم تقویمی دارید که از روز اول خلقت زمین می‌گشته و حرکت ماه بوده و حرکت زمین به دور خورشید هم بوده، ادله اثباتیه به نحو ریاضی اینها را جلو می‌برد. شما که قیاس نکرده‌اید. وقتی امام می‌فرمایید «الشمس فی وسط السماء»، یعنی چه؟ مرحوم مجلسی هم گفتند: برخی گفته اند؛ ما پیدا نکردیم چه کسی بوده، مرحوم مجلسی فرمودند: توهّم است. اما آیا توهّم است؟! یعنی از روایتی که حضرت فرموده اند: «الشمس فی وسط السماء»، بعضی گفته‌اند: پس معلوم می‌شود که قراردادِ شبانه‌روز از زوال است. چون تقویم از اول خلقت از زوال شروع شده، پس شروع روز از زوال است و پایانش هم به زوال فردا است و نصفش هم به نصفِ شب است. مرحوم مجلسی این را نسبت داده بودند ولی فرموده بودند که توهّم کرده است.

منظور من این است، شما که می‌گویید گفته‌اند یا نگفته‌اند، مجموع اینها دارد می‌گوید. در یک روایت هم هست یا نیست، ممکن است... .

شاگرد: من این حقیقت را منکر نیستم. منظورم این است که اگر حضرت می‌خواستند برای مردم آن زمان بیان کنند، بیانی بوده که آنها بتوانند از آن تعیین استفاده کنند؟ میزانی بوده که آنها بتوانند این دقت را انجام بدهند؟

استاد: اگر نصف النهار دحو الارض و آن لحظه شروع باشد، اگر بخواهید از لحظه شروع روی محور ممتد زمان –محور t- بیست و چهار ساعتها را برچسب بزنید، قشنگ بدون اینکه فاصله بیافتد یا روی هم قرار بگیرند، می‌توانید برچسب بزنید. بیست و چهار ساعتهای لحظه شروع را تا الآن برچسب می‌زنید. آن بیست و چهار ساعتها دارد به ما چه می‌گوید؟ به ما می‌گوید یک تقویمی داریم که بیست و چهار ساعت هایش روشن است. اگر شما گفتید شروع روز هفته، مثلاً از یک شنبه بوده، بیست و چهار ساعت اول، بیست و چهار ساعت یک شنبه می‌شود. وقتی هم نصف النهار دحو الارض را در نظر گرفتید، شب قبلش به‌عنوان شب اول می‌شود. یا نه، از خود زوال بگیرید و با همان میزان جلو می‌آیید. فرقی نمی‌کند.

شاگرد: مثلاً بگویند در نصف النهار مبدئی که شرع در نظر گرفته، رأس ساعتش فلان کار را همه مسلمین انجام بدهند. وقتی مسلمین با همه ارتباط امروزی را نداشتند، میتوانستند این کار را انجام بدهند؟!

استاد: خب وقتی امکانات نداشتند، از نقص اعمال یکی موضوع خارجی بوده است. اگر امکانات فراهم شد و توانستند آن موضوع را محقق کنند، شارعی که میبیند این موضوع دارای مصالح است، میگوید. بگوییم: منطقة الفراغ است؟! نه، ما قبول نداریم. یعنی وقتی ابزار فراهم شد و میدانیم الآن این مصلحت مُلزمه ای راجحه ی قطعیه دارد، خب بگوییم شارع میگوید آن روزی که وسائل موضوعی و امکانات و صنعت موضوعی نبود هیچی نگفتم؛ منطقة الفراغ بود و اصلاً حرفی نزدهام. امروز همه که فراهم شده، منطقة الفراغ است! نه، ما قبول نداریم که منطقة الفراغ به این معنا داشته باشیم. ما من موضوعِ لِلی سوم القایمه إلاّ و له الحکم.

شاگرد: یعنی خداوند می دانسته که هزار سال بعد چه چیزی میشود، برای آن حکم گذاشته است.

استاد: بله. «انّ الله سکت عن الاشیاء» را سر جای خودش معنا کردیم.

شاگرد: یعنی چون در آن جا نبوده، هر بلدی را مطرح میکنیم ولی اگر امکانش فراهم شد دوباره به بالا بر میگردیم.

---

[1] التوبه۳۶

فوائد نظریه انشائات طولی؛ جمع حکم واقعی و ظاهری و ...

(42:50)

استاد: بله، اصلاً خود اصول عملیه همین است. چرا می‌گفتید دلیل امارہ بر دلیل اصل عملی وارد است؟ چرا می گفتید ورود؟ درستش هم حکومت نبود، حرف صاحب کفایه درست بود. ایشان با دقتی گفتند وارد است. وارد است، یعنی وقتی دلیل امارہ می‌آید موضوعی برای آن نمی‌ماند. چه زمانی او فعال می‌شود؟ موضوعی نماندہ نه یعنی شارع از استصحاب و اصل دست برداشته، بلکه دست بر نداشته است. یک چیزی به‌عنوان امارہ آمده که فعلاً می‌داند، می‌داند آن است. اگر دست ما از امارہ کوتاه شد، استصحاب بود، تازه نیامده است. ولذا عده‌ای حسابی بحث کرده بودند که در تنافض حکم واقعی و ظاهری چه کنیم. اصلاً این بحث‌ها نیازی نیست. با این بیان انشاء طولی تنافی ای بین آن دو نیست. تکاذب و تعارضی نیست. خیلی روشن آن را حل می‌کند. یعنی در طول هم هستند. کدام یک از آن‌ها است؟ هر دو؛ باید ببینیم وظیفه من کدام یک است. چطور می‌شود هر دویی که متناقض هستند، باشند؟ خب این دو در طول هم هستند. اگر در عرض هم بود می‌گفتیم تناقض است. ولی چون در طول هم هستند شما مشکلی ندارید. این در خیلی ازجاهای فقه جاری است. عرض می‌کردم مثل آبی که در درخت ساری و جاری است، این مطالب در کل فقه ساری و جاری است.

شاگرد: پس فرمایش شما این شد: تا زمانی‌که دستمان از تقویم های محلی کوتاه نشده، ملاک ما تقویم های محلی است. اگر یک جایی دستمان خالی شد، سراغ انشاء طولی می‌آییم.

استاد: بله، ولی یک جایی نیست، خیلی از جاها است. ما یک کاری می‌کنیم و بحث را متمحض در محلی ها می‌کنیم، بعد از اینکه به اینجا آمد، می‌گوییم خب روزه نگیر. می‌گوییم چطور شد؟! شما سراغ افق محلی می‌آیید، حال راه افتاد و به قطب رفت. بگوییم روزه نگیر؟!

شاگرد۲: می‌توان برعکس این را گفت؛ یعنی وقتی هلال را دیدی روزه بگیری تا وقتی که دوباره دیدی. بگوییم روزه تان را نخوری، و برای دفع حرج می‌گوییم طبیعتاً آدم هر بیست ساعت باید یک چیزی بخورد، وقتی خورد دوباره روزه بگیرد.

استاد: این فرمایش شما یکی از آن ادله طولی است که صحبت شد. در روایت هم حضرت فرمودند چون حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه‌السلام از آن شجره خوردند، «بقيت في بطنه ثلاثين يوما»

[1]، لذا روزه سی روز شد. بعد فرمودند خداوند به‌خاطر عسری که بندگانش نمی‌توانند، تخفیف داد. گفت پس شب‌ها را بخوری و روز را روزه بگیری.

شاگرد: معیار بالدا متعارفه متوسطه چیست؟

استاد: معیارش این است که روز و شب دارد؛ طلوع فجر دارند. روز متعارفی که نیم ساعت نیست تا بگوییم نیم ساعت روزه میگیری. بلاد متعارفی که روز عرفی دارند، طلوع فجر عرفی دارند، غروب و شفق عرفی دارند.

شاگرد: این هم حد روشنی ندارد.

استاد: یک بیانی را شاید خدمت شما هم گفتم؛ من از اینکه ان‌فلهٔ لیل برای ثلث اللیل است، یک استفاداهای قبلاً کرده بودم. حدوداً یازده رکعت یا سیزده رکعت نماز شب است، متعارفش چقدر خوانده میشود. شاید «لیل»ای که در ادله ثُلث دارد و در ثُلثش توجه صورت میگیرد، اقلّ‌لیل، شش ساعت شد. در حافظه ام این جور است.

شاگرد: به چه مالکی؟

استاد: همین که ثلث اللیل وقت توجه است. نوعاً توجه متعارف چقدر طول میکشد؟.

شاگرد: بفرمایید بلاد متعارفه متوسطه یک معیار روشنی دارد؟

استاد: آن هایی که اقلّ‌شبشان شش ساعت است. اینها بلاد متوسط متعارف هستند.

شاگرد۲: گویا شما از خود شرع ضابطه ضمیمه فرمودید.

استاد: ببینید متعارفی که سید میفرمایند یعنی چه؟ اگر به من بگویند میگویم منظور سید بلادی است که مسلمانان بهصورت کثیر در آنها ساکن هستند. اعتاب مقدسه، بلاد ایران، اینها بلاد متعارف هستند. یعنی تعارف السکنی.

شاگرد: پس قید «متوسطه» چیست؟

استاد: اگر احترازی هم باشد یعنی بلادی هستند که سکونت در آنها هست ولی آنها خیلی شمالی هستند. الآن استفتائات میآید؛ بلاد نروژ و فنلاند، شهرهای عجیبی دارند.

رفتید منزل روی این تأمل بفرمایید: سید در این فرع چهار احتمال میدهند. دومی را میگویند «وأما احتمال سقوط تكليفهما عنه فبعيد». سومی منظور من است: «كاحتمال سقوط الصوم» که بحث ما است. مرحوم آقای حکیم میگویند: احتمال سوم با ادله اوفق است. بعد هم می گویند: «كون الواجب صلاة يوم واحد وليلة واحدة». عبارت مستمسک را نگاه کنید. فرمودهاند: «فالاحتمال الثالث أوفق بالأدلة»؛ یعنی میدانیم ماه مبارک است و همه دارند روزه میگیرند، تو که به آن جا رفتی روزه ندارى. [آیا] اوفق باالادله این جور است؟! اگر بحثهایی که عرض کردم سر برسد اوفق باالادله این است که الآن برای او هم ماه مبارک است و تکلیف صوم دارد. چون دست ما از ساعت محلی و تقویم محلی کوتاه است به ساعت نصف النهار دحو الارض بر میگردیم که شارع از روز اول منظم کرده و تقویم شرعی سراسر تاریخ است. طبق آن عمل میکنیم. یعنی خیلی منضبط و روشن است.

الحمدلله ربّ‌العالمین

---

[1] الخصال ج ۲ ص۵۳۰

سوالات بعد از درس:

سوالات بعد از درس:

قابلیت تحمل معانی کثیره در روایات

(51:03)

شاگرد: در مورد استخاره فرمودید خداوند متعال از همان اول میدانند که یک واقعهای پیش میآید و من استخاره میگیرم و نتیجه به دست میآید. میخواستم ببینم به همین وزان، روایاتی که از اهل البیت علیهمالسلام آمده، در احکام و غیر احکام، آیا ناظر به قضایای الآن هم هست؟ یا نه، بگوییم در همان زمان یک مخاطب بهخصوصی بوده و کاملًا باید به آن زمان معنا بشود؟

استاد: در عباراتی که انشاء ابتدائی اهل البیت علیهمالسلام بوده، خودشان ابتدا به ساکن القاء کردهاند، این احتمال در آنها خیلی قوی و روشن است. احتمال اینکه چون نفس قدسی ِگویندهٔ کلام، محیط به همه ازمنه است، الآن در منظر او کل ازمان هست. برای او هیچ فرقی ندارد زرارهٔ ای که جلوی او نشستهٔ تا مایی که هزار و چهارصد سال بعد، کلام ایشان را میبینیم. ما نمیتوانیم مقام او را درک کنیم. اگر ثبوتا فرض بگیریم که عین الله است و محیط بر زمان است، برای او چه فرقی میکند که به زرارهٔ بگوید ای به کسی که میبینند در آن ظرف میآید و همین کلام را میشنود و این جور میفهمد. صحبت بر سر کلماتی است که در جواب مخاطب است. این اخفی است ولی گمانم این است که در جواب از مخاطب هم هیچ مشکلی ندارد.

شبهه ای که در اینجا میآید خطاها است. یعنی الآن ما در مفاهمه از روایات خطا نداریم؟ نه. لازمهٔ عرض من این نیست که همه خطاها را هم تصحیح کنیم. ابدا! چرا؟ چون خطا، طبق ضوابط دلالت کلام، محاوره، مدلول تصوری و تصدیقی، خطا است. خطا خطا است. اما اگر از محدودهٔ خطا این طرف آمدیم؛ یعنی طبق ضوابط محاورهٔ خطا نیست، ولی لازمهٔ اش این است که گویندهٔ چند معنا را اراده کرده باشد، اینجا قائل میشویم و میگوییم کسی از یک حدیث چیزی میفهمد که عند الله مطلب درستی است، و خطای در فهم هم نیست. یعنی طبق ضوابط القاء کلام و محاوره و قرائن، شرائطش متوفر است. بگوییم از کجا بفهمیم امام اراده کردهاند یا نه؟ اینجا را میگوییم نه، چون فرض گرفتیم تمام شرائط موجود است و موانع مفقود است، اراده نکردن از نقص میشود. و چون در گویندهٔ کلام فرض گرفتیم نقص نیست، شرائط موجود و موانع مفقود است، پس اراده اصلیهٔ ثبوتیه ثابت میشود. این را اوائلی که مباحثهٔ سورهٔ ق شروع شده بود، در جلسات متعدد بصورت مفصّل بحث کردیم.

سوالات بعد از درس:

برداشت معانی کثیره از روایات نقل به معنا

(54:20)

شاگرد: کسی که کلام معصومین را ضبط می‌کند، با توجه به ارتکاز خودش ضبط می‌کند، ما هم الآن ناظر به پیش‌فرض ذهن زراره هستیم که با ارتکاز خودش ضبط کرده است، ما الآن آن را می‌بینیم.

استاد: این مسأله نقل به معنا است. که در نقل به معنا اتکا بکنیم یا نکنیم؟ اجازه هم داده‌اند. ضوابط نقل به معنا را طبق ضوابط عقلائیه [بیان کردیم.] هر کجا چیزی بود که ما را به شک بیاندازند که شاید نقل به معنا مراد امام را تغییر داده است، اصول عقلائیه بر اصل عدم تغییر است. یعنی این همه عقلاء حرف می‌زنند، این جور نیست که عین کلام او را بگویند. تا می‌گوید او گفت، می‌گوییم خب گفت! بعد می‌گوییم این واژه را به کار برد یا آن واژه را؟ می‌گوید من یادم نیست. یعنی مقصود را که می‌گیرد و نقل به معنا می‌کند، اصل عقلائی بر عدم تغییر مراد گوینده توسط ناقل به معنا است. این اصل عقلائی هست. یک جایی خلاف اصل می‌شود. یعنی طوری می‌شود که ما به شک می‌افتیم که آیا اشتباه کرده یا نه؟ آن جایی که به شک افتادیم باز چند مرحله طی می‌شود. نحوه شک و خصوصیاتی که مسبّب از شک است را باید بحث کنیم. در تعارض الاحوال در مباحث الاصول بخشی از آن را مباحثه کردیم.

شاگرد: اگر به جای اینکه اصل را جاری کنیم اصل عدم تغییر، آیا می‌توانیم از قاعده لطف استفاده کنیم؟ کدام مقدّم است؟

استاد: قاعده لطف چه می گوید؟

شاگرد: یعنی دور از رحمت خدا است که آن معنای اصلی به ما منتقل نشود، لذا قاعده لطف ایجاب می‌کند که زراره این مفهوم حقیقی را ضبط کرده باشد و به ما منتقل کرده باشد.

استاد: در قاعده لطف، بحث به کلام می‌رود. یعنی ما از یک قاعده کلامی قرض گرفته‌ایم و به [سراغ] اصول و فقه آمده‌ایم. ولی بحث است که در اصل قاعده لطف، ضرورت هست یا نیست؟ همه قبول ندارند. شروط قاعده لطف، موانع آن چطور است؟ خواجه فرمودند «وجوده لطفٌ و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا». یعنی می‌شود که برای قاعده لطف مانع بیاید. خود شخص خودش را از چتر رحمت بیرون ببرد.

شاگرد: با توجه به تدقیقاتی که در آن جا می‌شود، در اینجا به اصل عدم تغییر بیشتر اشکال می‌شود؟

استاد: وقتی بحث کلامی شد، شما با احتمالات ریاضی درگیر هستید. در مسائل فلسفی و کلامی، منطق دو ارزشی هست. وقتی در اصول عملیه و رفتار و حقوق می‌آیید، شما با منطق فازی و

با سائر ضوابط اصول عقلائیه، مالکات، کسر و انکسار، سر و کار دارید. بهراحتی جلو میروید. فضای بحث خیلی تفاوت دارد. شما باید فضای قاعده لطف را اثبات کنید. آن هم با منطق دو ارزشی. یا ثابت میشود یا نمیشود.

شاگرد: باید و نباید؟ اگر باسته باشد چطور است؟ این خدایی که ما میبینیم بایسته است که این جور به ما منتقل کند. یعنی قاعده لطف را یک ضرورت واجب نگیریم.

استاد: خروجی شما یک بایسته است، اما دلیل شما چیست؟ آن خدایی که میبینیم یک بایسته است، یا نظری است؟ از صفاتش لطف است، این بایسته است یا نظری است؟ نظری است. خب در این فضا، ادله نظری صفر و یک است یا احتمالات و فازی؟ یعنی خدا لطف دارد یا ندارد، صفر و یک است؟ شما میخواهید اینها را از مبادی ثابت کنید، میخواهم بگویم فضا به این صورت سنگین میشود. من حرفی ندارم به آن جا برویم. دارم تفاوتش را میگویم.

شاگرد۲: اصلاً فقه متوقف بر لطف هست؟ یعنی بحث حکمت هم میتواند تمام باشد.

استاد: خود حکمت هم باز بحث است.

شاگرد۲: یک قسمت از حکمت، لطف است. همه اش که لطف نیست. مثلاً حکمت خداوند در تقویم حتماً متوقف بر لطف نیست.

استاد: یعنی در صفت حکمت الهی وانشاء او، حتماً لازم نیست از طریق لطف سراغ آن برویم. مستقیماً هم اگر سراغ خود آن برویم میتوانیم اثبات کنیم. علی ای حال اصول عقلائیه از حیث بحثهای پیشروی آسانتر است که بخواهیم با کسر و انکسار یک خروجی داشته باشیم که بگوییم مثلاً اینچنین اصل عقلائی بر عدمش هست. چون ما احتجاج میخواهیم. وقتی گفتیم اصل عقلاء بر عدم خطا است، بر عدم دست بردن در مراد متکلم است، این اصل برای ما کار را تمام میکند.

شاگرد۲: این مراد متعدد را اثبات نمیکند. یعنی مرادی که فهمیده را منتقل میکند.

استاد: آن هم بحث خوبی است. وقتی یک مرادی در یک عبارتی آمد، آن عبارت با آن مراد تلفیق میشود. پیچ و مهره میشود. لذا سائر معانی کثیره ای که متکلم اراده کرده را به ما میدهد، نه محض لفظ. یعنی عقلاء مراد را با لفظ پیچ و مهره میکنند، بعد میگویند این پیچ و مهره -مجموع لفظ و مدلول- ممکن است چند جور اراده شود. پس آن چه را که حرف میزند برای اراده های متناسب با او، مدلول هست. اگر لفظ را تغییر دادیم و آنها نبود، آنها از ما فوت شده است. یعنی اگر عین لفظ را آورده بود سعه مطالبی که میتوانستیم درک کنیم بیشتر بود. الآن که نقل به معنا کرده آن سعه ضیق شده ولی کلاً برداشته نشده است. بهخاطر اینکه مبدء معانی و مرادات متعدده در استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، مجموع ملفّق لفظ و معنا است. نه فقط لفظ.

سوالات بعد از درس:

عدم تغییر سیره عقلائی

شاگرد: اگر سیره عقلاء کلاً عوض شد؛ صد سال دیگر فضای پسا کانتی در ذهن فقها مستقر شد، آن جا میتوانیم به این بحث عدم تغییر سیره احتجاج کرد؟ یعنی عرف عقلاء واقعاً این نیست.

استاد: اصل این را خدشه میکنم. به این خاطر که قرار نیست کانت و پسا کانت عرف عقلاء را عوض کنند. اینها یک چیزهایی است که ما میگوییم؛ اتفاقا برعکس است. عرف عقلاء است که کلاسهای فلسفه را مدیریت میکند. اگر یک کلاس فلسفهای بود که خلاف مرتکزات عقلائیه بود، شاگردهای نسل بعدی میآیند و آن مبانی فلسفی را عوض میکنند. با مقالات جدیدی که آن ارتکاز اصلی را خوب تحلیل میکند، اشکالات آن مبنا را تبیین میکنند.

والحمد لله رب العالمین